

# ورادپو مردم

● سید علیرضا هاشمی  
پژوهشگر فرهنگ عامه

## مقدمه

زمانی که در مجله تحفة الادبا به مدیریت «بنان زاده» و «ادیب الممالک» در سال ۱۳۰۱ مقاله‌ای با عنوان «عصر تلفن بی‌سیم» به چاپ رسید، بی‌تردید برای خوانندگان آن روز، این مقاله بسیار عجیب بوده است. اما دو سال بعد، زمانی که در شماره هفتم مجله ایرانشهر، چاپ برلین یک محصل دارالفنون به نام «فرهاد»، در مقاله‌ای با نام «تلفن بی‌سیم» رادیو را به خوبی معرفی کرد، رادیو در ذهن خوانندگان آن مقاله به رویایی تبدیل شد.

این رویا در سال ۱۳۰۵ برای مردمی که در تهران و در خانه‌های یک طبقه کاهگلی زندگی می‌کردند و هنوز آثار برج و باروهای گذشته را در گوشه و کنار شهر داشتند، با نصب یک فرستنده موج کوتاه با قدرت ۲۰ کیلووات و ارتفاع ۱۲۰ متر (که هنوز پایه‌های آن موجود است) در زمین‌های قصر قاجار، صورت واقعی‌تری پیدا کرد تا آنکه در آذرماه سال ۱۳۱۸، شرکت آلمانی «هوختیف» اولین دستگاه‌های ارسال امواج رادیویی را تحویل داد تا روی فرستنده موج کوتاه و متوسط وزارت پست و تلگراف و تلفن نصب شود و بدین ترتیب در سال ۱۳۱۹ اولین فرستنده رادیویی مورد بهره‌برداری و امواج رادیویی در شهر تهران پخش گردید.

از آن پس، ابتدا طبقه اعیان و دولت‌مردان و با گذشت زمان عامه مردم به این وسیله ارتباطی دسترسی پیدا کردند و استفاده از آن طی چند سال عمومیت یافت، بدین ترتیب دستگاه رادیو به عنوان جزئی از زندگی افراد و خانواده‌ها به اتاق نشیمن راه پیدا کرد و هویت یافت.

این مقاله با استفاده از مصاحبه‌هایی که با سالخوردگان صورت گرفته عکس‌العمل آنها را نسبت به ورود رادیو به زندگی آنان در آن زمان نشان می‌دهد. بی‌تردید ورود هر پدیده جدید عکس‌العمل خاصی را در مردم به وجود می‌آورد. بررسی عکس‌العمل مردم در خصوص این پدیده نوظهور، در حدود نیم قرن پیش نیز خالی از لطف نیست.

## مجوز برای در اختیار داشتن رادیو

خسرو معتضد نویسنده و پژوهشگر تاریخ معاصر، سندی در اختیار دارد که بسیار قابل توجه است. این سند که به شماره پروانه ۲۷۲۸، در تاریخ ۱۳۱۹/۴/۲۵ صادر شده و اعتبار آن دائمی است، از سوی وزارت کشور و اداره کل شهربانی آن زمان صادر شده است. در متن این سند آمده است: «به دارنده این برگ آقای مرتضی خلعتبری اجازه داده می‌شود بر طبق درخواستی که در دفاتر مربوط بایگانی است، یک دستگاه رادیو کنسرت گیرنده تلفن کن شماره ۳۲۰۲۷۰ در منزل خود در تهران، بخش دو، کوچه معاون السلطان نصب نماید».

این بدان معناست که داشتن رادیو در آن زمان منوط به داشتن مجوز بود. در ادامه این سند آمده است:

- ۱- در صورت انتقال این دستگاه به دیگری باید انتقال دهنده، شهربانی مربوط را مطلع کند و پروانه خود را مسترد بدارد.
- ۲- هرگاه رادیو از حیز انتفاع افتاده و قابل استفاده نباشد، دارندگان آن فوراً پروانه را به شهربانی مربوط تحویل نموده و اگر رادیوی جدید نصب کنند باید مجدداً صدور پروانه شود.
- ۳- دارندگان رادیو در هنگام نقل مکان از شهرستانی به شهرستانی دیگر باید اطلاع دهند تا پروانه آنها در شهربانی مربوط به ثبت برسد.

این سند نشان می‌دهد که چه احتیاط‌های عجیب و غریبی در آن زمان برای استفاده از رادیو اعمال می‌شده است.<sup>۱</sup>

## شغل رادیوفروشی

یکی از قدیمی‌ترین رادیوفروشان تهران، «حاجی برادران ساداتی» نام دارد که معروف به «جاوید» بود. او از سال ۱۳۲۴ در یکی از مغازه‌های پشت شهرداری در میدان توپخانه رادیوفروشی می‌کرد. در آن زمان تعداد ۷ مغازه بود که به این شغل مشغول بودند. آنگاه چهار پنج سال بعد، چند رادیوفروشی دیگر نیز در خیابان قزوین شروع به کار کردند. حاجی برادران ساداتی در مصاحبه خود می‌گوید: «رادیوهای آن زمان بسیار گران بودند و معمولاً از کشور آلمان یا انگلستان وارد می‌شدند. هر کس که رادیو می‌خرید به شهربانی مراجعه می‌کرد و یک عکس و جواز از آنها می‌گرفت و ما می‌رفتیم منزلشان و رادیو را نصب می‌کردیم. در آن زمان همه نمی‌توانستند رادیو بخرند؛ مثلاً در تهران از هر هزار خانه یکی رادیو می‌خرید، از این رو تعمیر کار رادیو هم خیلی کم بود. آن موقع به دلیل آنکه رادیو خیلی گران و بزرگ بود، در هر مغازه رادیوفروشی، شش یا هفت رادیو بیشتر نبود که کل سرمایه آن مغازه را تشکیل می‌داد. رادیوهای برقی و چوبی بزرگ آلمانی حدود ۲۰۰۰ تومان و ۱۵۰۰ تومان و برخی از آنها ۱۰۰۰ تومان قیمت داشت که مبلغ گرانی در آن زمان بود. مشتری‌هایی که برای خرید رادیو می‌آمدند معمولاً قسم می‌دادند و می‌پرسیدند این آقای که در رادیو ضرب یا ویولن می‌زند، قدش چقدر است و یا چگونه در این جعبه رفته است. در برخی خانه‌ها که برق

## محتوای برنامه‌های رادیو

بررسی محتوای برنامه‌های رادیو تهران در آغاز بسیار جالب است، زیرا برنامه‌های رادیو عموماً به پخش اخبار، موسیقی و گفتارهایی پیرامون مسائل بهداشتی، ورزشی، فرهنگ و خانه‌داری اختصاص یافته بود. رادیو تهران در شبانه‌روز جمعاً هشت و نیم ساعت به پخش برنامه می‌پرداخت که طی دو برنامه روزانه و شبانه پخش می‌گردید. برنامه روزانه رادیو از ساعت ۱۱:۳۰ صبح تا ۲ بعدازظهر و برنامه شبانه از ساعت پنج بعدازظهر تا ۱۱ شب ادامه داشت. پخش اخبار در آغاز به پنج زبان خارجی انجام می‌گرفت که پس از مدتی، زبان ترکی نیز به آن افزوده شد. اخبار به زبان‌های عربی، روسی و ترکی در برنامه‌های روزانه و به زبان‌های انگلیسی، فرانسه و آلمانی در برنامه‌های شبانه پخش می‌گردید. از شش ساعت برنامه شبانه، چهار ساعت به موسیقی (سه ساعت موسیقی فرنگی و یک ساعت موسیقی ایرانی)، یک ساعت و ربع به اخبار (نیم ساعت اخبار به زبان فارسی در دو نوبت و ۴۵ دقیقه به زبان‌های خارجی فرانسه، انگلیسی و آلمانی) و ۴۵ دقیقه به برنامه‌های گفتارهای کشاورزی، جغرافیا، بهداشت و ورزش اختصاص یافته بود.<sup>۲</sup>

شنوندگان آن روزگار که امروز کهنسال هستند، هنوز برنامه‌های

نداشتند، از رادیوی باتری دار استفاده می‌شد. باتری‌های این رادیوها بزرگ بود و در خارج از جعبه رادیو قرار می‌گرفت و هر وقت خالی می‌شد، قابل شارژ بود. رادیوهای باتری دار معمولاً هلندی بودند که پس از یک یا دو هفته باتری آنها خالی می‌شد و شارژ مجدد آنها مکافات بود. در سال‌های بعد، رادیوهایی وارد شد که با باتری خشک کار می‌کرد. این رادیوها را با باتری آن وارد می‌کردند که مشهورترین آن «آندریا» نام داشت.

فروش رادیو در آن زمان زیاد نبود، به طوری که در هفته یا پانزده روز یا یک ماه، یک رادیو به فروش می‌رسید. اما اگر رادیوی کسی خراب می‌شد یک مهندس آلمانی به نام کریشاد رادیوها را تعمیر می‌کرد. پس از آنکه این مهندس آلمانی به اروپا رفت ما یک ارمنی به نام آساتور پیدا کردیم که رادیوها را تعمیر می‌کرد و بعد خودم رفته رفته تعمیر رادیو را از او یاد گرفتیم.<sup>۵</sup>

سندی از سوی وزارت کشور و اداره کل شهرداری آن زمان صادر شده است، در متن این سند آمده است: به دارنده این برگ آقای «مرتضی خلعتبری» اجازه داده می‌شود بر طبق درخواستی که در دفاتر مربوط بایگانی است، یک دستگاه رادیو کنسرت گیرنده تلفن کن شماره ۳۲۰۲۷۰ در منزل خود در تهران، بخش دو، کوچه معاون السلطان نصب نماید. این بدان معناست که داشتن رادیو در آن زمان منوط به داشتن مجوز بود.

### رادیو شیئی عجیب

بی‌تردید دیدن جعبه‌ای که از آن صدا و نوا تولید می‌شود، برای شنوندگان نیم قرن پیش عجیب بوده است. شنونده‌ای می‌گوید: «اولین بار رادیو را زمانی دیدم که پدرم آن را خرید و چون تا به حال رادیو ندیده بودم فکر کردم آن یک جعبه است. من سنگی برداشتم و به رادیو زدم و روی رادیو ترک برداشت و زمانی که پدرم آمد دید جعبه رادیو ترک برداشته، من و خواهرم را که کوچک‌تر از برادرانم بودیم آورد و از ما پرسید چه کسی رادیو را شکانده است. خواهرم که کوچک‌تر بود گفت من نشکاندم و من با اشاره دست به پدرم فهماندم که او شکانده است. پدرم حرف مرا باور کرد و خواهرم را سه روز در انبار علف‌ها در زیرزمین زندانی کرد. اما زمانی که پدرم رادیو را روشن کرد من فکر کردم پدرم است که صدا درمی‌آورد، اما بعد از چند روز فهمیدم که رادیو صدا می‌دهد.»<sup>۶</sup>

شنونده دیگری می‌گوید: «من یک برادر داشتم که با همه چیز ور می‌رفت؛ پدرم خیلی رادیو را دوست داشت و از اول صبح که بیدار می‌شد به صدای رادیو گوش می‌داد تا وقتی که

می‌خواست بخوابد. برادرم کنجکاو بود و می‌خواست رادیو را باز کند و ببیند داخلش چه چیزهایی است.

یک روز که پدرم برای کشاورزی به صحرا رفته بود، دور از چشم خانواده آن را باز کرد و وسائلس را بیرون ریخت و سپس آن را جمع و جور کرد و مقداری از وسائلس اضافه آمد، در نتیجه دیگر رادیو کار نکرد. شب که پدرم به خانه آمد و رادیو را روشن کرد دید که کار نمی‌کند. از مادرم پرسید که سر این رادیو چه بلایی آمده است که من سریع گفتم کار برادرم است. آن شب برادرم کتک مفصلی از پدرم خورد؛ ولی او دست از آن کارهایش برنداشت و عاقبت بعد از چندین سال تعمیر کار وسایل برقی شد.<sup>۷</sup>

این شیء عجیب برای روستاییان تعجب بیشتری را برمی‌انگیخت به طوری که آقای محمدمدلو ساکن قزوین می‌گوید: «برای اولین بار که در دهات ما یک نفر رادیو خریده بود، بلد نبود روشنش کند. بعد از روشن کردن، مردم شبها به در خانه آن مرد می‌رفتند و رادیو گوش می‌دادند. مردم می‌گفتند که چطوری آدم‌ها تو این جاشون می‌شه. یک روز که جلوی در خانه آن مرد رفتند که رادیو گوش کنند، مرد ایستگاه رادیو را عوض کرده بود و نمی‌دانست چه کار کند و می‌گفت آنقدر چرخوندمش که رادیو سوخت و دیگر وود وود نمی‌کند!»<sup>۸</sup>

بی‌تردید حضور رادیو در منزل افراد در آن زمان با شگفتی همراه بود و حتی به دلیل آنکه گاهی صدای دستگاه، هنگام روشن شدن با پارازیت همراه بوده است موجب وحشت نیز می‌شده است، همان‌طور که در خاطرات این شنونده آمده است: «رادیو برای همه ما تعجب‌انگیز و جالب بود، البته همه رادیو نداشتند؛ برای همین وقتی برای اولین بار رادیو را دیدم یکی از بستگان دستگاه بزرگی اندازه یک چمدان آورد و گفت: نگاه کن. من در حین اینکه داشتم چای برای او می‌آوردم او یک دگمه را زد که صدای خیلی زیادی از آن جعبه درآمد و من از ترس چای را روی شله‌زردی که داشتم درست می‌کردم، ریختم.»<sup>۹</sup>

اینها مواردی از عکس‌العمل و شگفتی مردم در برابر جعبه رادیو بود. در این بین خاطره رادیوی «آقا رجب» نیز جالب است: «حدود ۵۰ سال پیش فردی به نام «رجب ابراهیمی» که دوران خدمت سربازی خود را در تهران و به عنوان خدمه سرهنگ می‌گذراند، پس از پایان خدمت سربازی، جناب سرهنگ به پاس خدماتی که انجام داده بود، به وی یک رادیو به بزرگی یک جعبه هدیه می‌دهد و او رادیو را به روستا می‌آورد و در منزل پدرش با نصب یک آنتن بر روی پشت بام که به صورت یک میله چوبی سه متری و بالای آن یک جعبه چوبی شبیه الک بود، از آن رادیو استفاده می‌کردند و اهالی محل به خصوص کودکان و نوجوانان برای گوش دادن به موسیقی، زیر پنجره منزل آقا رجب می‌نشستند و هر خبری که از رادیو می‌شنیدند به دیگران منتقل می‌کردند و اگر کسی می‌پرسید از کجا شنیده‌ای می‌گفتند که رادیوی آقا رجب گفته است.»<sup>۱۱</sup>

## تلاش برای خرید رادیو

آقای حاجی اسماعیلی نیز در خاطرات خود می‌گوید: «در اولین سال‌هایی که رادیو به ایران آمد همه مردم موفق به خرید آن نمی‌شدند و فقط طبقه مرفه از آن استفاده می‌کردند، به مرور رادیو به دیگر خانه‌ها راه پیدا کرد. بعضی از مردم به آن جعبه جادو می‌گفتند. جعبه‌ای که از آن صدا به بیرون می‌آمد. پدر بزرگ خدا بیمارزم که مرد بسیار ساده‌ای بود، اولین بار که رادیو را دید تا مدت‌ها جلوی آن نشسته بود تا آدم‌هایی را که در آن حرف می‌زدند، ببیند و می‌گفت این آدم‌ها چه طور داخل جعبه شده‌اند!»<sup>۱۶</sup>

## رادیوهای آنتن دار

همان‌طور که از قول سالمندان بیان شد، دستگاه‌های گیرنده رادیو در ابتدای ورود همراه با آنتن بزرگی بوده است که دارنده دستگاه می‌بایست آن را در نقطه‌ای از بام خانه خود نصب نماید. از این رو نصب این آنتن‌ها روی پشت‌بام منازل نشان‌دهنده حضور

همان‌طور که از قول یک رادیوفروش نقل شد، هر دستگاه رادیو در آن زمان هزینه گزافی داشت و همه افراد قادر به خرید آن نبودند. اما افزایش ورود این دستگاه، پایین آمدن قیمت و راه‌یابی آن به منازل مردم عادی، افراد و خانواده‌ها را علاقه‌مند به خرید آن می‌کرد. پیرمردی می‌گوید: «برای نخستین بار که رادیو آمد، من و همسر من نمی‌دانستیم که رادیو چیست و اصلاً چرا و چه کسی این رادیو را ساخته است. من برای خریدن رادیو تلاش زیادی در مزرعه خود می‌کردم تا پول لازم را جهت تهیه یک رادیو فراهم سازم. من ماه‌ها در زمین کشاورزی‌ام کار کردم تا بالاخره زمانی پول در دست و بالم آمد و خلاصه رادیو را با کلی دنگ و فنگ تهیه کردم و به خانه آوردم. زمانی که رادیو را به خانه آوردم از خوشحالی در پوست خود نمی‌گنجیدم. من با خریدن رادیو توانستم از اوضاع کشور و حتی کارهای کشاورزی اطلاعات زیادی پیدا کنم.»<sup>۱۷</sup>

همسر این کشاورز می‌گوید: «وقتی شوهر من توانست با مخارج کشاورزی و کار کردن فرزندان در مزرعه رادیو تهیه کند، من هم مانند او خیلی خوشحال بودم. وقتی از کار کردن در مزرعه به خانه می‌آمدیم، خیلی خسته بودیم و خیلی سریع هنوز به خانه نرسیده بودیم، رادیو را روشن می‌کردیم. خلاصه اینکه تمام زندگی‌مان شده بود رادیو.»<sup>۱۸</sup>

گاهی نیز افراد با پس انداز کردن به آرزوی خرید رادیو دست می‌یافتند. «من برای تهیه رادیو پول زیادی پس انداز کردم. اما چند سال بعد در رستوران‌ها و قهوه‌خانه‌ها رادیو گذاشتند و با پخش آهنگ‌های سنتی باعث لذت بردن مردم می‌شد. من از جمله معدود مردمی بودم که رادیوی شخصی داشتم و اکثر همسایه‌های ما دارای رادیو نبودند. پس از مدتی رادیو ما خراب شد و کسی هم موفق به تعمیر آن نشد و آن را به قیمتی بسیار ارزان فروختم و الان پشیمان هستم، زیرا الان به عنوان یک عتیقه به حساب می‌آید.»<sup>۱۹</sup>

## آدم کوچولوها در رادیو

خاطرات شنوندگان آن زمان رادیو نسبت به گویندگان رادیو شبیه داستان آلیس در سرزمین عجایب است. بانوی سالخورده‌ای از الیگودرز می‌گوید: «من فکر کردم که آدم‌ها را زیر دستگاه‌های مخصوص کوچک کرده و در رادیو قرار می‌دهند و آنها شب‌ها فرار کرده و صبح زود دوباره بازمی‌گشتند. به همین علت یک شب وقتی همه در خواب بودند من بیدار ماندم و دیدم خبری از آدم کوچولوها نشد. پیش خود فکر کردم که شاید امشب به خاطر ترس از من نرفته‌اند. به همین خاطر گفتم اگر دو یا سه روز دیگر در رادیو بمانند از گشنگی و تشنگی می‌میرند. پس من سه شبانه‌روز بیدار ماندم و به رادیو خیره گشتم ولی از آنها خبری نشد، به طوری که در این مدت از سردرد شدید بی‌تابی می‌کردم.»<sup>۲۰</sup>

ما خانواده‌ای بسیار مذهبی و مقید به قوانین اسلام بودیم و هر چه در آن پخش می‌شد را گناه محض می‌دانستیم. بیشتر مردم دهکده نیز در این مورد هم عقیده بودند و اگر بودجه خانواده‌ای اجازه می‌داد، از آن خریداری نمی‌کردند، زیرا می‌ترسیدند که جوانانشان از راه بدر شوند و آنها را هوایی کند.

رادیو در آن خانه بود. بانوی شنونده‌ای در این مورد از خاطرات خود می‌گوید: «یک روز که از خانه یکی از همسایگان در تفرش برمی‌گشتم، دیدم که مردم دور خانه‌ای جمع شده‌اند. وقتی جلو رفتم و علت را پرسیدم، یکی گفت: دارند آنتن این چیز جدیدی که آمده را بالای پشت بام وصل می‌کنند. پرسیدم آنتن چیه؟ گفت: نمی‌دونم! به خانه که رفتم و جریان را برای همسر تعریف کردم او گفت من هم شنیده‌ام؛ می‌گویند رادیو با آنتن صداها را می‌گیرد و به رادیو می‌دهد. رادیو هم صداها را پخش می‌کند. دیگر چیز زیادی یادم نیست فقط یادم است که یکی دو سال بعد همسر یک رادیو خرید و با خوشحالی به خانه آورد و یک آنتن بزرگی را در پشت بام نصب کرد.»<sup>۲۱</sup>

بانوی کهنسال دیگری خاطرات خود را از آنتن رادیو این‌طور بازگو می‌کند: «در قدیم یکی از اقوامان جعبه بزرگی را که در دستش داشت به خانه ما آورد. خانه ما نیز پر از میهمان بود.



همه با تعجب نگاه کردیم، من که در آن زمان تقریباً کودک بودم به دیگر همسالانم گفتم این جعبه بزرگ چیه؟ فامیل مان جواب داد که رادیو است که از درون سوراخ‌های آن صدا بیرون می‌آید. او رادیو را روشن کرد ولی هیچ صدایی از آن در نیامد. هر کسی چیزی گفت و بالاخره به این نتیجه رسیدند که این رادیو بدون آنتن اصلاً روشن نمی‌شود و باید به آن آنتن وصل کنیم. آنتن در آن زمان عبارت بود از دو تا چوب صاف و بلند که بالای آن یک سیم وصل می‌شد. دو تا وسیله نیز بود که به دو سر آنتن می‌بستند و سیم را از داخل آن رد می‌کردند که به آن «مقره» می‌گفتند. یک سیم هم از بالای پشت‌بام می‌کشیدند تا به رادیو وصل شده و رادیو روشن شود. بعدها رادیو ترانزیستوری به بازار آمد که آنتن سرخود داشت و با باتری کار می‌کرد و پدرم یکی از آنها را ۳۰۰ تومان خرید.<sup>۱۸</sup>

البته در آن زمان، صاحبان منازل دو طبقه از شانس بهتری برای دریافت امواج رادیویی از طریق آنتن هوایی برخوردار بودند. خانم نکویی در این مورد می‌گوید: «چون رادیو آنتن‌های خیلی بلند می‌خواست و گران هم بود، هر کسی نمی‌توانست رادیو داشته باشد. بعضی از خانه‌ها که دو طبقه بودند، موج رادیو بهتر به آن می‌رسید و صدا بهتر بود، ولی خانه‌هایی که ارتفاع کمتری داشتند با مشکلاتی روبه‌رو بودند.»<sup>۱۹</sup>

### رادیو گوشی

می‌گویند نیاز ما در هر ابتکار و اختراعی است. ورود رادیو و عجیب و جالب بودن این وسیله و ناتوانی در خرید آن نزد عموم به دلیل گران بودن، افراد باهوش را به کنجکاوی وامی‌داشت، به طوری که شنونده‌ای می‌گوید: «در زمان‌های قدیم به علت گران بودن رادیو بعضی از افراد زرنگ و باهوش با استفاده از سیم پیچی که روی یک لوله فلزی پیچیده شده بود و سیمی که به سیم پیچ وصل بود، سیم را به ناودان پشت بام خود وصل می‌کردند و با حرکت دادن این سیم از صدای رادیو از طریق گوشه استفاده می‌کردند.»<sup>۲۰</sup>

و بدین ترتیب رادیو گوشه در میان جوانترها رواج پیدا کرد و آنها نیز از برنامه‌های رادیو استفاده می‌کردند: «در آن زمان رادیوهایی به نام «رادیو گوشه» وجود داشت که برادر من هم قطعاًش را می‌خرید و خودش درست می‌کرد و جالب این بود که برای به‌کارافتادن آن باید سیمش را به نرده‌های شیروانی می‌زدند و یک موج را هم بیشتر نمی‌گرفت.»<sup>۲۱</sup>

### تابوی رادیو

ورود هر پدیده جدید به جامعه با مخالفت‌هایی همراه است. ورود رادیو به جامعه ما نیز از این امر مستثنی نبود و نزد برخی خانواده‌ها به دلایل مختلف تابو شمرده می‌شد. در این مورد بانویی سالخورده می‌گوید: «مردم روستای سرخه چون تا به حال چنین چیزی مشاهده نکرده بودند، فکر می‌کردند آن یک جعبه جادویی است و در آن شخصی وجود دارد و حرف می‌زند. از این رو با حالت نگرانی و تعجب به آن توجه می‌کردند و چنین تصور می‌کردند که آن جعبه یک تأثیر منفی در زندگی آنها می‌گذارد. ما خانواده‌ای بسیار مذهبی و مقید به قوانین اسلام بودیم و هر چه در آن پخش می‌شد را گناه محض می‌دانستیم. بیشتر مردم دهکده نیز در این مورد هم عقیده بودند و اگر بودجه خانواده‌ای اجازه می‌داد، از آن خریداری نمی‌کردند، زیرا می‌ترسیدند که جوانانشان از راه بدر شوند و آنها را هوایی کند.»<sup>۲۲</sup>

آقای علی کیانی نیز خاطره جالبی تعریف می‌کند: «پس از استخدام در ارتش به دلیل صدای قابل تحمل، به دستور فرمانده‌مان در ارتش، مرا به رادیو معرفی کردند و در آنجا چند دقیقه اشعار مذهبی خواندم که مورد توجه قرار گرفت و بارها به رادیو تهران دعوت شدم. این مسئله باعث شد که بسیاری از دوستان و فامیل به رادیو علاقه‌مند شوند. از این رو از سر ناچاری یک رادیو خریداری کردم و با خود به شهرستان نمین بردم که آنرا به خاله‌ام هدیه کنم. رادیو را به خانه خاله بردم ولی به محض روشن شدن آن، خاله اتاق را ترک کرد و پس از چند دقیقه با حفظ حجاب کامل به اتاق بازگشت، زیرا فکر می‌کرد که رادیو نامحرم است و خلاصه پس از چندین دقیقه چانه‌زنی به او قبولاندم

که رادیو نامحرم نیست و شنیدن آن اشکالی ندارد.»<sup>۲۳</sup> با این حال ورود این پدیده نوظهور به خانواده‌ها و پذیرش آن به آسانی صورت نگرفته است، به طوری که گاهی حتی در میان اقوام جدایی و میان خویشاوندان دلخوری ایجاد کرده است. خانم باقری نیز از اراک در خاطرات خود در همین باره سخن می‌گوید: «... بعد از چند سال که من برای خودم خانواده تشکیل داده و صاحب فرزند شدم، ایستگاه مخابراتی در شهر اراک ایجاد شد. حاج حسین دایی من که جزء افرادی بود که به رادیو علاقه زیادی پیدا کرده بود از «حسن آقا»، دست‌فروش روستای ما که یک گاری کوچک داشت و در آن اجناس خود را می‌گذاشت درخواست کرد که برای اهالی روستا یک رادیو تهیه کند. حسن آقا که از قیمت بالای رادیو و سخت پیدا شدن آن باخبر بود، با حاج حسین صحبت کرد. اما از آنجایی که دایی من لجباز و یک‌دنده بود به حاج حسن دستمزد بالایی داد و کل خرج آن را خود متحمل شد. حسن آقا طبق عادت همیشگی خود آخر هر

رادیو در آغاز کار خود بیشتر موسیقی پخش می‌کرد. اخبار و گفتار در اولویت‌های بعدی بود. گفتارها شامل تاریخ، جغرافیای ایران، کشاورزی، خانه‌داری و بهداشت بود. یکی از معروف‌ترین برنامه‌های آن سال‌ها، افسانه هزار و یک‌شب بود.

ماه به شهر اراک می‌رفت و اجناس مورد نیاز مردم روستا را می‌گرفت و باز به روستا برمی‌گشت. اما این دفعه در کاغذ لیست او یک قلم جنس بیشتر بود یعنی همان رادیو. بالاخره حسن آقا این جنس را جور کرده و به ده بازگشت. هیچ کس به غیر از حاج حسین و حسن آقا از این موضوع باخبر نبودند. نزدیکی‌های عید بود که همان روز که حاج حسین رادیو را از حسن آقا گرفت همه اهالی ده را دعوت کرد و همه این دعوت را پذیرفتند. شب، هنگام شام همه در خانه حاج حسین گرد هم جمع شده بودیم که حاج حسین پس از پذیرایی از مهمان‌ها موضوع را به همه گفت. من خیلی ذوق‌زده شدم. اما بعضی‌ها کمی ترسیده بودند و از حاج حسین معذرت‌خواهی کردند و به خانه‌هایشان رفتند. حاج حسین رادیو را آورد. پس از سال‌ها هنوز آن رادیو را به یاد دارم. رادیویی بزرگ روسی بود با پیچ و مهره‌هایی بزرگ که همه از جنس چوب بودند. لحظه‌ای که حاج حسین رادیو را روی زمین گذاشت، همه هراسان و متعجب به آن خیره شده بودند. وقتی حاج حسین رادیو را روشن کرد اتفاقاً یکی از آهنگ‌های محلی خودمان را پخش کرد. اما عکس‌العمل بعضی از هم‌ولایتی‌های ما باعث تعجب همگی ما شد. بعضی از مردم فریادکشان از خانه حاج حسین پا به فرار گذاشتند و بعضی‌ها مانند من و دختران ده عاشق این دستگاه عجیب شدیم. از آن روز به بعد افراد روستا دو دسته شدند. افرادی که هر روز به خانه حاج حسین می‌رفتند و از او تقاضا می‌کردند تا رادیو را برای چند دقیقه‌ای روشن بگذارد و چون حاج حسین مرد خوبی بود، هیچ وقت تقاضای آنها را رد نمی‌کرد و دسته دوم افرادی که تا پنجاه قدمی به خانه حاج حسین بیشتر نزدیک نمی‌شدند.<sup>۲۴</sup>

### رادیوی دروغگو

در باور مردم تعلق مکانی و تعصب قومی موجب می‌شد که نسبت به گفتار گویندگان رادیو در آن زمان موشکافانه دقت کنند. اما از آنجا که برنامه‌های رادیو از تهران پخش می‌شد شنوندگان دیگر شهرها و روستاها گاهی عکس‌العمل‌هایی نسبت به گفتار گویندگان داشتند. آقای اقبالی از شنوندگان قدیمی رادیو می‌گوید: «من ۱۸ سالم بود و با هرمز خان که خان روستا بود و چند تن از اهالی روستا برای رضاخان کار می‌کردیم. هرمز خان با رضاخان در ارتباط بود. یک روز او وسیله عجیبی با خود به روستا آورد، که برای مردم روستا وسیله خیلی عجیبی بود. اما این وسیله عجیب در روستا سالم نماند، زیرا وقتی گوینده رادیو شروع به سخن‌گفتن کرد و گفت: سلام اینجا تهران است، همان لحظه یکی از روستائیان رادیو را پرت کرد و گفت: چرا دروغ می‌گویی. اینجا «دیویچ» است، کجای اینجا تهران است!<sup>۲۵</sup> بانو اکبریان نیز می‌گوید: «یادم می‌آید که یک وقت پدرم می‌گفت در یکی از روستاهای اطراف گناباد فردی برای خریدن

رادیو به بازار می‌رود و وقتی رادیو را به خانه می‌آورد، هنگامی که آن را روشن می‌کند، رادیو مثل روال همیشه می‌گوید: «با سلام، اینجا تهران است صدای ایران»، این مرد عصبانی می‌شود و رادیو را به دیوار می‌کوبد و کلی فحش و دشنام می‌دهد و می‌گوید: ای بی‌عقل‌ها، اینجا کلات است نه تهران. مثل اینکه دارند شهر ما رو هم می‌گیرند.<sup>۲۶</sup>

### سوء استفاده از رادیو

ظاهراً هر پدیده جدیدی که وارد می‌شود، افرادی هستند که بخواهند از آن سوء استفاده کنند. در خصوص پدیده رادیو نیز این سوء استفاده وجود داشته است. حسین کریمی از تفرش می‌گوید: «... بعد از چند ماه قهوه‌خانه محله ما یک رادیو خرید. از آن به بعد مشتریانش دو برابر شد. اما او هم قیمت جای و قلیان را دو برابر کرد!<sup>۲۷</sup>

آقای احمدی نیز می‌گوید: «اولین باری که رادیو را دیدم در قهوه‌خانه محله حسن‌یخی بود که اندازه تلویزیون امروزی بود

رادیوهای آن زمان بسیار گران بودند و معمولاً از کشور آلمان یا انگلستان وارد می‌شد. هر کس که رادیو می‌خرید به شهربانی مراجعه می‌کرد و یک عکس و جواز از آنها می‌گرفت و ما می‌رفتیم منزلشان و رادیو را نصب می‌کردیم.

و دو پیچ داشت و صاحب قهوه‌خانه پسر خود را کنار آن دستگاه گذاشته بود که کسی به آن دست نزند. صاحب قهوه‌خانه فقط روزی یک ساعت رادیو را روشن می‌کرد. ما که شگفت‌زده بودیم هر روز به قهوه‌خانه می‌رفتیم و برنامه‌های رادیو را گوش می‌کردیم و در ساعتی که روشن بود قیمت کلیه اجناس به خصوص چای گرانتر از ساعات دیگر بود. برنامه‌ای که من در این ساعت گوش می‌کردم فقط آهنگ بود تا زمانی که رادیو ارزانتر شد و من هم خریدم.»<sup>۲۸</sup>

شنونده دیگری می‌گوید: «من متولد ۱۳۱۶ هستم. وقتی هفت سالم بود من رادیو را در میدان روستایمان قلعه سلیمان خان دیدم. رادیو روی یک گاری در میدان روستا قرار داشت و همه دور آن جمع شده بودند و صاحب گاری هر ۱۰ دقیقه یک بار از اهالی پول جمع می‌کرد، تا مردم به آن گوش بدهند. من و تمام بچه‌های روستا و اهالی اعم از کوچک و بزرگ و زن و مرد دور رادیو جمع می‌شدیم. وقتی که رادیو تازه آمده بود شوروشوق تازه و وصف‌ناپذیری داشت. من در آن سن گاوها و گوسفندان را به همراه برادر بزرگ خود برای چرا بیرون می‌بردیم. روزی دوبار

شیر گاوها را می‌دوشیدیم ولی سر ساعت هشت که گاری می‌آمد و رادیو را با خود می‌آورد، همه در میدان روستا جمع می‌شدیم. یک روز که در میدان جمع بودیم و به رادیو گوش می‌دادیم، پدرم سر رسید و با برادرم که از من بزرگ‌تر بود، دعوا کرد و گفت به جای اینکه به مزرعه بروی آمده‌ای و به رادیو گوش می‌کنی؟! به خاطر همین شب کتک مفصلی خوردیم که هنوز هم یادمان نمی‌رود.»<sup>۲۹</sup>

### مونسی به نام رادیو

رادیو به عنوان یک پدیده، بالأخره پس از چند صبحی در میان خانواده‌ها جای خود را باز می‌نماید، به طوری که مردم از آن به عنوان مونس و همدم یاد می‌کنند. بانو ملک‌ناز اقبالی می‌گوید: «پدرم و مردان خانه چون کشاورز بودند از هواشناسی رادیو که گاهی وضع هوا را پیش‌بینی می‌کرد استفاده می‌کردند. پدرم وقتی به شهر برای کار می‌رفت رادیو را هم با خود می‌برد. پدرم می‌گفت: وقتی رادیو را هم با خود می‌برم و بعد از کار به آن گوش می‌دهم مثل اینکه چند نفری در کنار من هستند و من خیلی احساس تنهایی نمی‌کنم. چون در تمام طول سال کار کشاورزی نبود. پدرم مجبور می‌شد برای امرامعاش به شهر برود و کار کند تا خانواده‌اش زندگی بهتری داشته باشند.»<sup>۳۰</sup>

### بهره‌برداری مختلف از رادیو

و بالأخره خاطرات افراد مسن در خصوص رادیو را که می‌شنویم از استفاده‌های گوناگون رادیو در زندگی اجتماعی می‌شنویم، از جمله: «ما که در خانه رادیو داشتیم، ایام ماه مبارک رمضان که دعای سحر پخش می‌شد رادیو را روشن کرده و جلوی پنجره می‌گذاشتیم تا همسایگان نیز از شنیدن دعای سحر لذت ببرند.»<sup>۳۱</sup> خانم بداغی می‌گوید: «پدر مادربزرگم شب‌ها رادیو را با خود به آبیاری می‌برد و صبح نمی‌گذاشت ما رادیو گوش کنیم و می‌گفت رادیو تمام شب را حرف زده و بیچاره خسته شده، باید صبح را استراحت کند.»<sup>۳۲</sup>

بانویی دیگر می‌گوید: «یادم می‌آید که در قدیم هر کس گم می‌شد نام و مشخصات او را به رادیو می‌دادند و رادیو آن را پخش می‌کرد و مردم می‌فهمیدند و اگر کسی از آن خبر داشت اطلاع می‌داد. پسر پیرزنی به مدت سه یا چهار روز ناپدید شده بود. این پیرزن ساده‌دل رفته بود جلو رادیو ایستاده بود و به رادیو می‌گفت: ای رادیو پسر من «محمد» گم شده است. اسم او را به همه مردم بگو تا مردم اگر او را پیدا کردند به من خبر بدهند.»<sup>۳۳</sup> با این حال به مرور زمان این وسیله ارتباطی جایگاه خود را در بین افراد و خانواده‌ها پیدا می‌کند. به طوری که سال‌ها بعد به گفته برخی سالخورده‌گان، رادیو از جمله کالاهایی بوده که افراد

و خانواده‌ها به عنوان «هدیه» آن را برای خانواده‌های دیگر از جمله تازه عروس و دامادها می‌برند.

### منابع

- ۱- نشریه خراسان، مقاله «تاریخچه رادیو در ایران»، گزارش از گفت‌وگو با خسرو معتضد، نویسنده و پژوهشگر تاریخ معاصر، علیرضا شریفی، ۱۳۸۰/۲/۸
- ۲- گزارش فیلم، «تاریخچه رادیو در ایران»، احمدرضا احمدی، سال دوازدهم - شماره ۱۸۰، ۱۵ مهر ماه ۱۳۸۰ - ص ۱۰ و ۱۱.
- ۳- راوی: عباس احمدیان، ۷۸ ساله، فین، کاشان.
- ۴- راوی: حشمت میرزاییگی، ۷۰ ساله، تهران.
- ۵- نوار شماره ۷۹۹، مصاحبه با یک رادیو فروش، آرشیو گنجینه فرهنگ مردم رادیو.
- ۶- راوی: کیمیا بابایی، ۷۸ ساله، فیشان، الموت، قزوین.
- ۷- راوی: گلشن محمدی، ۸۱ ساله، تهران.
- ۸- راوی: رستم‌بیک محمدلو، ۷۵ ساله، آوج، قزوین.
- ۹- راوی: آمنه حصیرچیان، ۸۰ ساله، تهران.
- ۱۰- راوی: زهرا رسولی، ۷۲ ساله، تهران.
- ۱۱- راوی: سیده مهربانو عبادی، ۷۲ ساله، طالقان.
- ۱۲- راوی: عیدمحمد قهرمانلو، ۷۵ ساله، سوگتلی، خراسان شمالی.
- ۱۳- راوی: خورشید الهی، ۶۵ ساله، سوگتلی، خراسان شمالی.
- ۱۴- راوی: عظیم هدایت پناه، ۶۶ ساله، اردبیل.
- ۱۵- راوی: منیره شیخ‌انصاری، ۷۵ ساله، الیگودرز.
- ۱۶- راوی: احمد حاجی‌اسماعیلی، ۶۸ ساله، تهران.
- ۱۷- راوی: مهری خسروی، ۶۳ ساله، تفرش.
- ۱۸- راوی: خانم سیرانی، ۷۱ ساله، تهران.
- ۱۹- راوی: مرضیه نکویی، ۶۹ ساله، اسکو، آذربایجان شرقی.
- ۲۰- راوی: علی شاهین‌فر، ۵۰ ساله، تهران.
- ۲۱- راوی: فریده فریدن، ۵۶ ساله، تهران.
- ۲۲- راوی: معصومه اسلامی، ۶۵ ساله، سرخه، سمنان.
- ۲۳- راوی: علی کیانی صومعه، ۶۲ ساله، تهران.
- ۲۴- راوی: کبری باقری، ۷۵ ساله، خشکدر، اراک.
- ۲۵- راوی: ذکری علی اقبالی، ۷۸ ساله، دیویچ، آذربایجان غربی.
- ۲۶- راوی: فاطمه اکبریان، ۴۸ ساله، گناباد.
- ۲۷- راوی: حسین کریمی، ۷۰ ساله، تفرش.
- ۲۸- راوی: سیدضیاءالدین احمدی، ۷۵ ساله، تهران.
- ۲۹- راوی: بنیاد گل‌باز، ۷۸ ساله، سلیمانخانی، کوهسار، ساوجبلاغ.
- ۳۰- راوی: ملک‌ناز اقبالی، ۶۰ ساله، دیویچ، آذربایجان غربی.
- ۳۱- راوی: نجمه نیاکانی مقدم، ۶۵ ساله، تهران.
- ۳۲- راوی: حلیمه شاه بداغی، ۶۵ ساله، مهرآباد، آوج، قزوین.
- ۳۳- راوی: حشمت میرزاییگی، ۷۰ ساله، کاشان.

